

در جست‌وجوی حقیقت

22 آذر 1403

درست همان روزی که عده‌ای در پردیس سینمایی چارسو به تماشای فیلم‌هایی از هجدهمین جشنواره سینما حقیقت نشسته‌اند با شتاب از خیابانی می‌گذرم تا به سرپناهی برسم که از سرمای پاییزی این روزها در آن خبری نباشد.

عجله و قدم‌های بلندی که برمی‌دارم مانع از آن نیست که پیرزنی با لباس‌های محلی جلوم نایستد و کاغذی را نشانم بدهد که رویش عددی را نوشته‌اند. زن بی‌مقدمه می‌رود سر اصل مطلب و تقاضا می‌کند مبلغ نوشته روی کاغذ را به او بدهم تا از داروخانه‌ای که 20 متری جلوتر است، دارو بخرد.

دیدن تومان کنار عدد اولین مانع برای پاسخ دادن به خواسته او است. وقتی می‌گویم این مقدار پول ندارم، می‌گوید هر چقدر داری بده! برای لحظه‌ای شك می‌کنم! به او، به لباس‌هایش و به خواسته‌ای که دارد! توی ذهنم او را بازیگری می‌بینم که دارد در دنیای واقعی نقش بازی می‌کند و با بازی خودش قصد دارد مرا فریب بدهد. مثل سیاستمدارانی که در عالم سیاست حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند یا خود واقعی‌شان را پشت حرف‌ها و گفته‌های دروغین مخفی می‌کنند. راه دور نروم؛ بعد از گریختن بشار اسد، فیلمی از او بازنشر شد که درباره عکسی حرف می‌زند که از زندانی در سوریه گرفته‌اند، وقت انکار آن زندان و شکنجه مخالفانش طوری خوب بازی می‌کند که وقتی به گزارشی از آن زندان و حرف‌های زندانیان می‌رسم، نمی‌دانم اسد راست می‌گوید یا رها شدگان از آن زندان!

زن اصرار می‌کند و به گرفتن مبلغ ناچیزی هم قانع است. بی‌آنکه دست به جیب شوم پا تند می‌کنم و می‌روم اما وقتی جلوی داروخانه می‌رسم برای لحظه‌ای تردید به سراغم می‌آید. لباس محلی زن، سن و سالش، چهره تکیده‌اش، زن بودنش، ناراحتی‌اش وقتی از او دور می‌شوم و... برای تقویت این تردید کافی است.

داخل داروخانه می‌شوم و از دختر جوان پشت دکل درباره داروهای زنی می‌پرسم که لباس محلی پوشیده است. می‌خواهم بدانم چقدر حقیقت دارد و داروهایش حیاتی هستند یا نه!

پوزخند دختر و حرف‌هایی که می‌زند به این باورم می‌رساند که می‌توانم با وجدان آسوده به خانه بروم کنار شوقاژ بنشینم و چای داغ بنوشم.

همین کار را هم انجام می‌دهم اما درست همان وقتی که دارم چای را هورت می‌کشم و عده‌ای توی پردیس چارسو فیلم‌هایی می‌بینند که قرار است تفسیر خلاقه و واقعیت باشد برای لحظه‌ای پیرزن با لباس محلی‌اش جلوی چشمم می‌آید و یکی از درونم می‌پرسد چرا آن زن آنجا ایستاده بود؟ در سرمای که من و خیلی‌ها از آن فرار می‌کردیم و بعد منتقد درون می‌گوید فیلم مستند تفسیر خلاقانه ولی شخصی واقعیت است!

*حسن لطفی